

حکام دوره صامت اصفهان

بخش پایانی

دکتر حسین مسجدی

عضو هیأت علمی دانشگاه پیام نور اصفهان

حکام دوره صامت

ترکیب «دوره صامت» از این رو عنوان شد که در اصفهان شناسی، اطلاعات مکتوب، از دوره میانی قاجار به قبل، یک مرتبه کاهش محسوسی می یابد. در این آیام، نه روزنامه‌ای وجود دارد، نه یادداشت روزانه نویسی هست و نه تاریخ‌نگاری‌های جزو پردازانه دوره‌های بعد. از این رو، از هر دوره‌ای، آنچه که در دست است چیزی نیست جز کلیات، و در مورد اصفهان مخلوط و در لحظاتی مبهم و مشوش. ذکر این نکته نیز لازم است که بررسی تاریخ هر اقلیمی، بدون شناخت و احاطه بر حکومت‌های آن غیر ممکن است. از این جهت دوره فتحعلی شاهی برگزیده شد تا اندکی از ابهامات و کاستی‌های اصفهان تدارک گردد. این مقاله، نخست، در یک مجله تخصصی و محدود دانشگاهی در شمارگان سیصد عدد چاپ شد که حدود نیمی از آن بیشتر در دسترس ارباب معرفت قرار نگرفت! اکنون پس از یک دهه، با رفع برخی از ابهامات و اشتباهات، مبسوط تر تقدیم می شود. چنان که می آید، به دلیل همین سکوت و کسری منابع و تخلیط مورخان درجه یک و دو، عمر حاکمی تا حدود یک قرن و نیم به درازا می کشد و در واقع سه نفر، یک نفر می شوند.

...به نظر می رسد، اصفهان، در دوران حکومت ده ساله سیف‌الدوله، یک بار دیگر رنگ آرامش و آبادی نسبی را به خود دید و برخی از خرابی‌های آشوب‌های داخلی و خارجی پیشین آباد شد. او خود وقتی از اصفهان یاد می کرد، نوشت: «باغ هشت‌بهشت، به کلی مخروبه و مهجور بود. عمارت را تعمیر کلی کرده و باغ را درخت نشاندم، صورت آبادی یافت»^{۳۰}.

«اکثر از بیوتات اطراف عمارت اشرف، از بناهای راقم حروف است»^{۳۱}.





●●● به نظر می‌رسد،

اصفهان، در دوران

حکومت ده ساله

سیف الدوله، یک بار دیگر

رنگ آرامش و آبادی نسبی

را به خود دید و برخی از

خرابی‌های آشوب‌های

داخلی و خارجی پیشین

آباد شد. او خود وقتی

از اصفهان یاد می‌کرد،

نوشت: «باغ هشت‌بهشت،

به کلی مخروبه و مهجور

بود. عمارت را تعمیر کلی

کرده و باغ را درخت

نشاندم، صورت آبادی

یافت ●●●

این مجموعه، بین تالارطویله و توحیدخانه، تالار اشرف و چهل‌ستون، حدوداً در محل فعلی استانداری اصفهان قرار داشته‌است. چنان‌که از تذکره وفا برمی‌آید، اشعار سردر و اطراف کوشک، همه سروده وفا و به خط دلکش محمدباقر سمسوری بوده است.^{۳۵} شاید این کاخ همان عمارت خورشید است که «به سردرب آن آفتاب کامل می‌تابید»^{۳۶} و بخشی از آن با نام بیمارستان خورشید (یا علی اصغر «ع») فعلاً موجود است.

از منابع ایرانی، چندان چیزی بیش از این نمی‌توان دریافت که خود بسی مغتنم است و از این اندک نمی‌توان تصویری از موقعیت عمارت و اطراف آن در ذهن مرتسم کرد. اما یکی از گردش‌گران خارجی که از این مجموعه، آگاهانه دیدن کرده، اوژن فلاندن - سیاح و هنرمند برجسته فرانسوی - است که در همان سال‌ها به مدت یک سال از ایران و به ویژه، اصفهان دیدن کرد و در مرتبه دوم بازدید از اصفهان در سال ۱۸۴۱ میلادی، مقارن حکومت معتمدالدوله منوچهرخان هم این عمارت را مشاهده کرده و در سفرنامه خود چنین گوید:

«باغ کوچکش از انواع گل‌ها و ریاحین مستور است. از فواره حوضش، آب، پیوسته فوران [دارد]

تعمیر کلیسای وانک و تعیین مقرری روزانه، برای مصارف آن جا نیز از اقدامات مهم بود که برای به دست آوردن دل دردمند ارمنه جلفا از جفاهای رعب‌آور قبل و احتمالاً زمینه‌سازی برای بازگشت «مسیحیان فراری به هند و بغداد» انجام داد.^{۳۲} دیگر شاهکار معماری با اشرف و دستور او، عمارت سرپوشیده یا به قول وفا، «کاخ عشرت» است که چون مع‌الاسف هیچ بخشی از آن باقی نمانده، حتی عموماً در منابع کلیات آن هم ثبت نشده است. اما از همین اشاره‌های اندک این‌جا و آن‌جا، می‌توان حدس زد که چه گوهر ذی‌قیمتی به راحتی در اثر کینه بی‌امان ظل‌السلطان مسعودمیرزا از صفحه مصفای اصفهان، پاک شد. سیف‌الدوله با ساختن این عمارت مجلل، در نهان، آهنگ هم‌چشمی با بناهای باشکوه صفوی را با مقیاس کوچک‌تر داشت. البته اصل این بنا به قرائن گوناگون، صفوی است.^{۳۳} اما سیف‌الدوله، آن را به تمام، به خویش نسبت می‌دهد و جزو آثار خود، برمی‌شمارد: «عمارت خلوت سرپوشیده و باغ چسبیده به آن به نام خلدبرین و سردر میدان و پشت این باغ به نام چهارحوض با حجاری‌ها و آینه‌کاری‌های ممتاز، درهای خاتم بسیار اعلا و قصر کنار آن به نام قصر منظر^{۳۴}...».



●●● سیف‌الدوله از
 زمره کثیری از اولاد
 فتحعلی‌شاه که دائم بر
 سر حکومت بلاد گوناگون
 یا جانشینی پدر به چالش
 و رقابت درمی آمدند،
 نبود. شاید او بیشتر،
 به آبادی، امنیت نسبی،
 رفاه، شعر، موسیقی و
 نقاشی می‌اندیشید. اما
 جو لوطی‌زده اصفهان
 آن روزگار از یک سو
 و شرارت‌های برخی از
 اقوام بختیاری از سوی
 دیگر، تدریجاً نیمه دوم
 حکومت ده ساله سلطان
 محمد میرزا سیف‌الدوله
 را خردخرد به سمت
 آشفتگی سوق داد. در
 این اواخر، شاهزاده
 آزاده جز به شعر و شراب
 نمی‌اندیشید ●●●

این توصیف نه رؤیا بود، نه بخشی از خواب‌های بغدادی هزارویک‌شب. بلکه گوشه‌ای از وصف عمارت سرپوشیده بود. فلاندن با تأسف و تحسّر ابراز می‌کند که در اثر شهوت‌رانی‌های پی‌درپی و خوش‌گذرانی‌هایی که در آن شده، در روزگار او به جای شاهزاده «با سلیقه و خوش‌قریحه» قاجار، «غلامی پیر و خشن» در آن نشسته و از آن‌جا برای مجازات مجرمان سود می‌برد! منظورش از این غلام، منوچهرخان معتمدالدوله است. غیر از فلاندن، میرزا حسین تحویلدار هم از آن عمارت دیدن کرده، می‌گوید:

«خلوت سرپوشیده و حیاط آن به انضمام باغ دوروی متصله به خلوت سرپوشیده موسومه به باغ کاج که اسمی است بامسمی... و حیاطش چنان مرغوب است که قطع نظر از سایر عمارات عالیه فرسوده، سال‌هاست نشیمن‌گاه و محل سلام عام حکام عظام گردیده»^{۳۸}.

محمد مهدی ارباب نیز که در همان سال‌های تألیف کتاب تحویلدار، به توصیف اصفهان پرداخته در مورد این کاخ می‌گوید: «کمال خوش‌نمایی را دارد و هیچ عمارتی به این طراوت نبوده و نیست»^{۳۹}. گفتنی است سخن ارباب در باب بیرونی آن بناست و تازه به قول او: «حال،

و به لطافت هوا و زیبایی باغ می‌افزاید. فرش باغ از سنگ مرمر سفید شفاف است که مانند آینه می‌درخشید، سپس قدم به قدم در حالی که از زیبایی باغ، لطافت هوا، قشنگی آب که در حوض تلؤلؤ می‌کرد(؟) و ما را شیفته و دل‌باخته می‌گردانید، پیش رفتیم. سرانجام به قصر رسیدیم. از تماشای آن، سخت مات و مبهوت شده، چشمانمان خیره گشتند. اشعه آفتاب به اندک از قطعات شیشه‌های الوان که به شکل گل‌ها درآورده‌اند، وارد تالار می‌شود. یا به ملایمت پیش می‌رود. نقاشی‌هایش قابل توجه [است] و چنان انسان را تنبل می‌کند که هرکسی مایل است چند ساعتی را در روی تخت‌هایش بلمد. می‌شود گفت این قصر آن قدر دل‌فریب است که عاشقان اگر بدان آیند، به کلی معشوق خود را فراموش می‌کنند. دور حوضش، هفده مجسمه مرمری برپا و پیوسته، آب به رویشان می‌ریزد. چهار ستون کوچک به این مجسمه‌ها متصل است که از طلا و جواهرات نفیس است. بر روی سطوح پهنشان، ظروف بلوری (جای گلدان) قرار داده‌اند. خلاصه، نقاشی‌های روح‌افزا، حجاری‌های دل‌فریب، میناکاری‌های قشنگ و صدها آئینه، این بنای کوچک را برپا ساخته‌اند»^{۳۷}.

●●● از شواهد جسته
گریخته تاریخ پیداست
که تعلل و تردیدهای
سیف الدوله، همگی
محصول اضطراب و
اغتشاش زمانه نبوده است
و او از لحاظ شخصیت،
اهل جسارت و تهوّر و
آزمون نبود. بنابراین
حتی در اواخر دهه
حکومتش در اصفهان نیز
در برابر سیاست بازیها و
دغل کاریهای افرادی چون
عبدالله خان امین الدوله
قرار گرفت ●●●

وضع آن را تغییر داده، آن تالار و اُرسی آینه را خراب و درهای متعارف حال بر آن گذارده‌اند.^{۴۰} لکن گوید ظلّ السلطان بر آینه‌کاری آن افزوده و آن را مقرّ حکومت خود ساخته است.

به جز سیف‌الدوله، فلاندن هم معتقد است که بنا را در محل خرابه‌های صفوی ساخته‌اند و اصل عمارت از سیف‌الدوله است. البته، نه سخن جهان‌گردی که فقط یکی دو ماه در اصفهان بوده و گاهی به مسموعات بسنده می‌کرده می‌تواند قاطعیّت داشته باشد و نه حتی در این باب تصدیق سیف‌الدوله در سفرنامه. بلکه، همان‌گونه که اشاره شد، برخی برآنند که بنا، صفوی‌الاصل است و شاهزاده آن را تعمیر اساسی کرده‌است.^{۴۱} تخریب آن هم می‌تواند مؤید این قول باشد، به شرط آن که مشمول خواست ناصرالدین‌شاه نباشد که در خفا امر به مسعودمیرزا می‌کرده است.

از دیگر آثار سیف‌الدوله در اصفهان ساخت عمارت و باغ و حمام‌خواجه‌ها^{۴۲} در پشت عمارت تالار طویله و نیز عمارت تکیه و باغ خسروخانی^{۴۳} و باغ رشک جهان پشت مسجد شاه^{۴۴} است نیز تکیه مرحوم شیخ محمدتقی (تکیه مادر شاهزاده) است.^{۴۵}

در سال ۱۲۴۹ ق که فتحعلی شاه، در اندوه از دست دادن عباس میرزا عزادار بود، برای ترمیم روحیه، همزمان با عید غدیر، عروسی مفصلی برای محمدمیرزا سیف‌الدوله ترتیب داد و عقال تأهل را بر پای این جوان نهاد.^{۴۶} وصف طول و تفصیل این مجلس رویایی و پرهزینه را باید از قلم جیمز بیلی فریزر^{۴۷} خواند که او را به یاد جشن‌ها و بزم‌های افسانه‌ای هارون‌الرشید انداخته است.

به هر حال به نظر می‌رسد که سیف‌الدوله از زمره کثیری از اولاد فتحعلی شاه که دائم بر سر حکومت بلاد گوناگون یا جانشینی پدر به چالش و رقابت درمی‌آمدند، نبود. شاید او بیشتر، به آبادی، امنیت نسبی، رفاه، شعر، موسیقی و نقاشی می‌اندیشید. اما جوّ لوطی‌زده اصفهان آن روزگار از یک سو و شرارت‌های برخی از اقوام بختیاری از سوی دیگر، تدریجاً نیمه دوم حکومت ده ساله سلطان محمدمیرزا سیف‌الدوله را خردخرد به سمت آشفتنگی سوق داد. در این اواخر، شاهزاده آزاده جز به شعر و شراب نمی‌اندیشید و در تفرّج‌هایش می‌سرود:

هر چشمه شیرین که از آن، آب برآید
ای کاش شود تلخ و می‌ناب برآید^{۴۸}

آسودگی خیال و عشرت بیش از حدّ، شاهزاده را از حساب و کتاب حکومتی بازداشت. این گریز از حساب و کتاب، به سرعت نظم شهر را در سایر مجاری امور نیز مختل کرد و «تا چند ماه در اصفهان، فتنه و آشوب بوده

و او از عهده دفع آن بر نمی‌آمد»^{۴۹}. مالیات سنگینی که باید برای ارسال سالانه به تهران می‌پرداخت، رفته‌رفته مصروف ادامه ساخت عمارت‌ها و عشرت کرد و از پرداخت به خزانه دارالخلافه تن زد. حسین‌علی میرزا نیز مالیات شیراز را نپرداخته بود و کم‌کم ممکن بود بسیاری از حاکمان اطراف هم از پرداخت آن ابا کنند.

غارت‌گران بختیاری نیز از این آب گل‌آلود سود برده، در سال ۱۲۵۰ ق به سرقت کالاهای بازرگانان بسنده نکردند؛ بلکه اموال شاهی را هم که از اصفهان به تهران حمل می‌شد، به تاراج بردند. به این ترتیب راه‌ها بسیار ناامن شد و حتی مادر سیف‌الدوله «تاج‌الدوله، هنگام عزیمت به اصفهان در ماه اوت ۱۸۳۴ میلادی [مطابق با ۱۲۵۰ ق] از ترس راهزنان، مسافرت خود را متوقف کرد و در روستای کوچک قرود [قهرود] سکن کرد»^{۵۰}. سیف‌الدوله هم یکی از سرداران ارمنی خود را با یک فوج قشون فرستاد و او را به اصفهان آورد. محمد مهدی ارباب بر آن است که عده‌ای از این اشرار، «موجود شده زمان او»^{۵۱} - یعنی سیف‌الدوله - بودند.

گستاخی‌های والی و نیز اشرار، موجب جوشان شدن دریای خشم خاقانی فتحعلی شاه شد و در ماه شوال سال ۱۲۵۰ ق با سی هزار سپاهی به طرف اصفهان حرکت کرد. این دومین مسافرت پادشاه به اصفهان بود و سیف‌الدوله که مرعوب او شده بود، همه طلا و نقره و زینت‌آلات خود و خانواده‌اش را ذوب کرد و سکه زد و با ورود لشکر شاهی به اصفهان و فرود آمدن شاه به کاخ سعادت‌آباد، مالیات خود را پرداخت. بقیه حکام هم یکی‌یکی متابعت کردند. سپس مقبول فتحعلی شاه واقع گردید و همراه اللهیارخان آصف‌الدوله، مأمور نظم بختیاری‌ها شد. اما زمانه به شاه وفا نکرد و در کاخ‌های هفت دست سیف‌الدوله، زندگی را بدرود گفت.

با مرگ فتحعلی شاه و پایان یافتن حکومت سی و هشت سال و نیمه او، پس از دو روز خبر مفارقت شاه، به سرعت به سرتاسر ایران رفت و مملکت را یک‌باره، تشویش و اضطراب فراگرفت. بسیاری از فرزندان خاقان، داعیه سلطنت داشتند و حاضر نبودند حکومت را به ولیعهد جوان شاه یا رقیبان واگذارند. در تهران نیز علیشاه ظل السلطان، تخت سلطنت را تصاحب کرد و حتی با شتاب، سکه به نام خود زد! در داخل اصفهان نیز هرج و مرج از بقیه شهرها بیشتر بود. با وجود آن که لُران لُنبان، تار و مار شده بودند و محله آن‌ها به حکم شاهی با خاک یکسان گشته بود و لُران بیدآباد نیز تحت سیطره سید شفتی بودند^{۵۲}، اما به قول تحویلدار «از این نوع (لوطی‌های زبردست خون‌خوار و اشرار شارب‌الخمیر

●●● سیف‌الدوله رقیب
بی‌خطری برای محمدشاه
بود. اما به تهران نرفته
بود و این، تردید و
ناخوشایندی او را مانند
بسیاری از شاهزادگان
دیگر نسبت به شاه جوان
آشکار می‌کرد. اما دوباره
با تغییر رأی، عریضه و
«پیشکش لایق» برای شاه
جوان فرستاد و در اصفهان
نیز سگه و خطبه را به نام
محمدشاه کرد ●●●

و تصرف حکومت کرد^{۵۸} - پیغامی هم برای سیف‌الدوله فرستاد که «از چه روی، جا در چهارمحال کرده‌ای؟ می‌توانی برخیز و طریق شهر گیر و کار شهر را به نظام کن!» سیف‌الدوله برگشت و در سعادت‌آباد اصفهان، نامه‌ای برای امین‌الدوله فرستاد که «اگر تو با من، از در صدق بودی و مرا به اصفهان، از روی نیرنگ، طلب نکردی، اینک شاهزاده سلیمان میرزا را به چه اندیشه در سرای خویش مهمان پذیری؟». امین‌الدوله پس از توجیه اعمال خود، در پشت قرآن، برای سیف‌الدوله قسم یاد کرد که «هرگز از در خیانت بیرون نشود»^{۵۹}

سیف‌الدوله به کاخ برگشت. اما امین‌الدوله، در مقام وزارتش، دوباره بر او مسلط شد. از او خواست که یا وی را به حال خویش رها سازد یا حرفی روی حرف امین‌الدوله نزند. سیف‌الدوله نیز منفعلانه پیمان بست که «از سرای درونی کمتر بیرون شود. و در هیچ امر داخل نگردد!». این اتفاق درست در آخرین روزهای حکومت این شاهزاده در اصفهان رخ می‌دهد.

آنگاه امین‌الدوله به خاطر نظم موقت اصفهان، برای سید شفتی و میر محمد مهدی امام جمعه و بعضی عالمان دیگر پیغام داد که مفسدان و اشرار را پناه ندهند و بلکه مجازات کنند و برانند. ظاهراً جمعی از آنها نیز بعضی از اشرار را «مأخوذ» کردند. سپس محمدعلی خان اصفهانی از طرف امین‌الدوله برخی از آنان را دستگیر کرد. عبدالله خان امین‌الدوله، سیف‌الدوله را وادار ساخت که دستور دهد از دستگیرشدگان، در میدان نقش جهان، یک دست و یک پا قطع کردند تا بلوا و آشوب اصفهان بخوابد و سیف‌الدوله را آسوده سازد. اما خود امین‌الدوله - که برخی از عالمان روزگارش او را با علی بن یقظین مقایسه کرده‌اند! - پنهانی شجاع السلطنه را تحریک می‌کرد که به اصفهان بیاید و آن‌جا را برای تصاحب سلطنت جهت خاندان فرمانفرما، تسخیر سازد.^{۶۰}

از آن سو، محمدشاه که آن زمان در مقام ولیعهدی در تبریز به سر می‌برد و بسیار جوان بود، با تدابیر فوق‌العاده قائم‌مقام، فوراً وارد تهران شد و همه مدعیان را بر سر جای خود نشانید و آرام و بدون خون‌ریزی، تاج را به چنگ آورد. این تدبیرها پس از تاج‌گذاری نیز ادامه یافت و اصفهان را نیز شامل شد. البته سیف‌الدوله رقیب بی‌خطری برای محمدشاه بود. اما به تهران نرفته بود و این، تردید و ناخوشایندی او را مانند بسیاری از شاهزادگان دیگر نسبت به شاه جوان آشکار می‌کرد. اما دوباره با تغییر رأی، عریضه و «پیشکش لایق» برای شاه جوان فرستاد و در اصفهان نیز سگه و خطبه را به نام محمدشاه کرد! قائم‌مقام نیز صلاح بر آن دید که او با

غماز قمارباز و لاطی و زانی و دزد، اصفهان، بسیار بی‌شمار داشته، بیشتر باعث خرابی ولایت هم همین الواط بودند^{۶۱}. اشرار سیچان و سعادت‌آباد در جنوب اصفهان به سرکردگی آحسین سیچانی و از سوی دیگر، رمضان باباقلی چملانی و ابوالقاسم بلنده از شمال شهر سربرداشتند و شهر را بدتر از قبل، در آشوب فروبردند. سیف‌الدوله نیز جنازه پدر را برای تدفین به مقبره اختصاصی او در قم فرستاد و «برادر کوچک خود - مغول میرزا- را بر ترک اسب نشانند و با دو سوار، شبانه به اردوی سردار ارمنی خود که برای گردآوری آذوقه، به بروجن رفته بود، به آن نواحی گریخت.^{۶۲} اما این فرار، ظاهر قضیه بود. او سردرگم شده بود که با مدعیان سلطنت چه کند و بیشتر به جانبداری از «رکن‌الدوله» به سمت بختیاری رفت. از این رو، «جمعیتی نیز به همراه او آمدند»^{۶۳}

به ظاهر، در این آشفته‌بازار وحشت‌بار اصفهان، تنها، محله‌هایی مانند بیدآباد - زیر سایه سید شفتی - در امان بود و گرچه در بسیاری از محال شهر به‌ویژه جلفا، هر شب و روز خانه‌ها غارت می‌شد و نفوس متعدّد، از دم تیغ شرارت می‌گذشتند. سیف‌الدوله پس از چند روز، با توهم یاد شده، در پناه سردار ارمنی خود - داوید ساگینیان - و سه‌هزار و پانصد سرباز سواره و پیاده، برای سرکوب اشرار وارد اصفهان شدند و موقتاً رمضان چملانی و الواط اطراف او را پراکنده ساختند.

علیشاه ظل‌السلطان که گفته شد تاج شاهی را در تهران از آن خود کرده بود، بسیاری از اموال خزانه را برای مطیع ساختن سرداران و وزرا، به آن‌ها بذل و بخشش کرد. نوکران او، همه اموال تاج‌الدوله - مادر سیف‌الدوله - را نیز غارت و مصادره کردند. سیف‌الدوله نیز ابتدا از وحشت به فوج ابواب جمعی مالیورخان رفت و پناه گرفت^{۶۴}. و از آنجا با تغییر شگفت‌انگیز رأی به علیشاه متمایل شد و حتی «عریضه و بارخانه به خدمت فرستاد»^{۶۵} آصف‌الدوله - برادر دیگرش - هم به تهران رفت و در قم ماند.

به هر حال، از شواهد جسته‌گریخته تاریخ پیداست که تعلق و تردیدهای سیف‌الدوله، همگی محصول اضطراب و اغتشاش زمانه نبوده است و او از لحاظ شخصیت، اهل جسارت و تهوّر و آزمون نبود. بنابراین حتی در اواخر دهه حکومتش در اصفهان نیز در برابر سیاست بازی‌ها و دغل‌کاری‌های افرادی چون عبدالله خان امین‌الدوله قرار گرفت.

امین‌الدوله در حالی که محرمانه، برای هرکس می‌توانست پیک فرستاد و او را تحریک به خلع ولیعهد

●●● در سال ۱۲۶۴ق

ناصرالدین شاه به اریکه قدرت تکیه زد و با این جابه‌جایی قدرت، وضع سیف‌الدوله، رفته رفته اندکی بهتر شد و زندگی آسوده‌ای را برای خود در انزوای عتبات ترتیب داد. اما از سویی به ظاهر روحیه شاهزاده جوان با سکنای دائمی در هوای گرم نجف سازگار نبود. از سوی دیگر معارضان در دربار، برای املاک او در تهران، در دسرهایی را ایجاد می‌کردند. اما تاج‌الدوله بیشتر، رغبت به ماندن داشت، از این رو سیف‌الدوله، به بهانه دیدار از بغداد، مادر را ترک کرد و به پایتخت افسانه‌ای عباسیان پای گذارد. تصویر مبهم عشق‌بازی‌های او در بغداد را می‌توان در مثنوی «سیف‌الرسائل» او جستجو کرد ●●●

مادرش به تهران برود. نامه نگاری‌های قائم‌مقام از زبان محمدشاه، خطاب به تاج‌الدوله طاووس‌خانم در تواریخ مضبوط است. این دست‌خط‌ها را به وسیله میرزا رحیم - معتبرترین عمله خلوت - به اصفهان می‌فرستادند. در یکی از آنها می‌گوید:

«والده مکرمه، نهایت شوق را به ملاقات شما دارم. با کمال احترام می‌باید به دارالخلافة بیاید^{۶۱}». خسروخان گرجی را نیز با پنج هزار نفر با نیت مخفی دستگیری او و مادرش به اصفهان گسیل داشتند و او نیز به مأموریت عمل کرد.^{۶۲} شاهزاده و مادر هم علی‌رغم میل باطنی، به سرعت به تهران رفتند. به پاس این اطاعت و عدم مقاومت، همه اموال و اثاث سوگلی خاقان به او برگردانده شد و محترمانه، آن‌ها را برای تحت نظر داشتن به «عمارت چشمه» فرستادند. حبس شاهانه مدت دو - سه‌سالی به طول انجامید. تاج‌الدوله بالاخره این وضع را تاب نیاورد و در سال چهارم از محمدشاه اجازه خواست و به عتبات رفت.^{۶۳} در این مدت به سیف‌الدوله به چشم مغضوبان نگریسته می‌شد. این حالت بیشتر از شاه، از طرف حاجی میرزا آقاسی بود که بلافاصله به جای قائم‌مقام نشسته، بر تمام امور جاری مملکت حکم می‌راند. دقیقاً معلوم نیست او به چه دلیل با سیف‌الدوله، دشمنی می‌ورزید. اما این انزوا به ظاهر، مطابق میل شاهزاده معزول شده بود. او همراه شاهزاده‌ای دیگر، روزها در خیمه میان باغ عمارت، به شعر و هنرهای مستظرفه می‌پرداخت. اوژن فلاندن چند ماه پس از دیدارش از بنای عمارت سرپوشیده، به آرزوی خود می‌رسد و سیف‌الدوله را در تهران ملاقات می‌کند:

«با دو نفر شاهزاده بسیار دوست گشتم؛ یکی از آن‌ها شاهزاده سیف‌الدوله میرزاست که چندی پیش بیگ‌ربگی اصفهان را داشت و خلوت سرپوشیده را که شرحش رفت، ساخته. دیگری خسرومیرزا است که با سیف‌الدوله، دوست صمیمی بود. این دو شاهزاده والامقام، پرعاطفه و بزرگوار، از زمره بزرگان و رجال ایران به شمار می‌روند. عاشق شعر و نقاشی‌اند و مدام به نقاشی و شعرسرای می‌شغول‌اند. چنان با هم رفیق گشتیم که هر روز، مدتی را با هم به سر می‌بردیم. در حق من از هیچ‌گونه خدمت دریغ نداشتند... بیشتر، به زیر خیمه بزرگ که در باغی زده شده بود، رفته، دور میزی جمع می‌شدیم. هر کس کاری می‌کرد، گاهی از اروپا و زمانی از ایران و مدتی از موسیقی و شعر صحبت می‌شد. عده‌ای نقاشی می‌کردند. بعضی از شاهنامه، گلستان سعدی و غزلیات حافظ صحبت می‌داشتند. سیف‌الدوله و خسرومیرزا، بیشتر نقاشی می‌کردند و گل‌ها و

حیواناتی ترسیم می‌نمودند. به علاوه، صنعت دیگری هم داشتند که مرا سخت به تعجب گذاشتند. روزی مقداری سنگ‌های کوچک نرم از جنس عقیق یا سماق نشان دادند که رویش را تصاویری از حیوانات یا نهال تراشیده بودند... بعد رویش را با ماده‌ای می‌پوشانیدند. من دانستم که در اثر اسیدسولفوریک، قسمت‌های برهنه سنگ‌خورده می‌شود و نقش اصلی برجسته می‌شود. شاهزاده سیف‌الدوله در اثر رفاقت، صفحه‌ای از نقاشی ایرانی به من نشان داد. در آن، تصویر فتحعلی‌شاه - پدر شاه حاضر - مرتسم گشته. این تابلو یکی از شاهکارهای پرقیمت ایرانی است و می‌توانم بگویم هیچ اروپایی نیست، منکر قلمش گردد.^{۶۴}»

شاید، رفته‌رفته، نظر شاه و به خصوص صدراعظم نسبت به شاهزاده، ملایم‌تر شد چون زمانی که محمدشاه قاجار، عزم گرگان و حضور در نبرد هرات را داشت، سیف‌الدوله نیز با منصب میرینجی، در کمال عزت همراه ایشان گردید.^{۶۵} لشکر شاهی در نوزده ربیع‌الثانی ۱۲۵۳ق از نگرستان تهران حرکت کرد و روز بیست و سوم شعبان همان سال، به اردوگاه حاشیه هرات رسید. این جنگ، مفتضحانه به ضرر ایران خاتمه یافت و ایرانیان چند بار فریب انگلیسی‌ها را خوردند که تفصیل آن، در تواریخ مضبوط است.^{۶۶} اما آن‌چه که از سیف‌الدوله در این نبرد پیداست همان نقش حاشیه‌ای است. او روزها در زمین‌های اطراف لشکرگاه، تفرج می‌کرد و ظاهراً، در یکی از این گردش‌ها، توانست با توجه به یکی از دو دغدغه اصلی حاجی میرزا آقاسی یعنی قنات و توپ‌سازی، کمک شایانی به توپ‌های حاجی بکند. میرزا فتاح‌خان گرمودی می‌نویسد:

«از عجایب وقایع ایام محاصره و جنگ هرات، این‌که روزی شاهزاده محمدمیرزا، سنگ سفید و بسیار سختی در یکی از قبرستان‌های هرات پیدا کرد و به خیال افتاد از آن سنگ، گلوله توپ بسازد و دستور داد حجاران و سنگ‌تراشان ساختند و در توپ به کار بردند. مانند گلوله فلزی، بسیار سخت و کاری و مفید بود و مقادیر زیادی از آن سنگ‌ها را برای گلوله ساختند^{۶۷}». شاید شاهزاده بدین شکل توانست بیشتر خود را مطرح کند و محمدشاه نیز در نبرد آخرین هرات، به او فرمان داد به سنگر محمدولی‌خان تنکابنی برود و با او همکاری کند و قوت قلب آن سردار باشد.^{۶۸}»

به هر حال، جنگ، سودی برای ایرانیان جز آشکارتر شدن بیشتر حیل انگلیسی و مأموران او نداشت و معلوم نیست که شاهزاده ساده‌دل، در این میان، چه کرد و چه آبی به آسیاب انگلیسیان ریخت که در بازگشت، پس از



گذشت چندی از محمدشاه تقاضا کرد به او نیز اجازه دهند چون مادرش به عتبات برود و مجاور شود. و متعاقب آن - ظاهراً مخفیانه - گریخت و به عراق رفت.^{۶۹} در عراق، مادرش ساکن نجف شده بود. او نیز در آنجا زمین‌های وسیعی را خریداری کرد و مسکن و مأوا و مقبره خانوادگی ساخت و تا مرگ محمدشاه به برگشتن نیندیشید. در سال ۱۲۶۴ق ناصرالدین‌شاه به اریکه قدرت تکیه زد و با این جابه‌جایی قدرت، وضع سیف‌الدوله، رفته رفته اندکی بهتر شد و زندگی آسوده‌ای را برای خود در انزوای عتبات ترتیب داد. اما از سویی به ظاهر روحیه شاهزاده جوان با سکنا دائمی در هوای گرم نجف سازگار نبود. ازسوی دیگر معارضان در دربار، برای املاک او در تهران، مدرسه‌هایی را ایجاد می‌کردند. اما تاج‌الدوله بیشتر، رغبت به ماندن داشت، از این رو سیف‌الدوله، به بهانه دیدار از بغداد، مادر را ترک کرد و به پایتخت افسانه‌ای عباسیان پای گذارد. تصویر مبهم عشق‌بازی‌های او در بغداد را می‌توان در مثنوی «سیف‌الرسائل» او جستجو کرد. حبیب یغمایی، این مثنوی را شاهکار شاهزاده می‌داند.^{۷۰} این مثنوی ظاهراً با این بیت پایان می‌پذیرد:

چون داشت ز پی، همی جدایی

ای کاش نبـــود آشنایی

البته بعدها نیز گه‌گاه خاطره زیبارویان بغدادی به سراغ او می‌آمد.^{۷۱} ذوق غزل ساز او، بیش از پیش شکوفا شده بود و در سال ۱۲۷۱ق یک نسخه منقح از دیوان خود را به خط خود، تدوین کرد. هدایت، ابیات دیوان او را «قریب بیست هزار بیت غزلیات، قطعات و ترکیبات و ترجیعات» می‌داند.^{۷۲} درست است که سلطان «همه اشعار و آثار خود را به نظر یغما می‌رسانده و او هم تصحیح می‌کرده»^{۷۳}، اما همین نسخه ۱۲۷۱ را که در مقدمه به خط خود، به میرزا اسماعیل هنر - فرزند ارشد یغما - تقدیم کرده و در کتابخانه یغما موجود بوده است، میرزای هنر از میان آن، هر چه به خیال خود از یغما تشخیص داد تا هفتاد و دو غزل، به قول رضاعلی خان هدایت، به دو معنی، یغما کرد و به نام پدر به طبع رسانید.^{۷۴} آن‌چنان که اعتراف خود یغما را نیز مبتنی بر خلط شعرش با دیگران سبب شد.^{۷۵} مطلع یکی از غزل‌های سلطان در مجموعه آثار یغما این است:

نام از سنبل آشفته دلدار مبر

مایه صبر مرا بر سر این کار مبر

به هر حال، این تردهای چندین ساله، در نواحی بین‌النهرین نتوانست سالی چند بیش، او را خشنود و ساکن سازد. پس در سال ۱۲۷۹ق در چهارم شعبان، از راه گیلان و شیروان، مسافرت بزرگ خود را شروع کرد و از شهرهای بزرگ اسلامی مانند استانبول، قیروان، حمص، حلب، اسکندریه، شامات، درباربکر، موصل و مکه دیدار کرد.

این سال‌ها در عین تفرج، تصویری از درگیری شاهزاده‌ای ناراضی و تقریباً متمرد و خطاکار را در خود دارد. او مانند برخی دیگر از شاهزاده‌های ناخشنود از شاه و اطرافیان، دائماً در سفر و حسرت به سر می‌برد. هولاکومیرزای قاجار برادرزاده سیف‌الدوله، در نوشته خود، به گوشه‌ای از این ناراحتی‌ها اشاره دارد. او ذیل سه بیت شعر (در صفحه ۲۳۵) تذکره خرابات، شرحی خطاب به عم خویش سیف‌الدوله به قلم آورده، می‌نویسد: «به یاد شما، آن سه شعر را گفتم و در بالای کاغذ نوشتم. به خاطر آمد که چون فردا انشاءالله، بنای مجلد کردن خرابات است، بلی خرابات که مجلد شد، خراب و خراباتیان را حفاظی پدید خواهد آمد... این چند کلمه را به یاد عموجانم نوشتم. آوخ که:

این جا فراق جانان، آن‌جا جزای عصیان

آسایش دو گیتی بر ما حرام کردند

●●● در این میان
 پر واضح نیست که
 سیف الدوله به پشتوانه
 این بیمه نامه کامل و زیر
 پرچم انگلیس، آزادانه
 در ایران چه می کند
 که در مکاتبات قاجاری
 به شرارت، انتشارات
 اخبار ضاره، ایجاد
 مفسده، فتنه گری در
 پایتخت و کاغذپرانی
 تعبیر می شود. همه این
 اتهامات باعث می شود
 که حکم تبعید او به بغداد
 صادر شود ●●●

چه می کند که در مکاتبات قاجاری به شرارت، انتشارات
 اخبار ضاره، ایجاد مفسده، فتنه گری در پایتخت و
 کاغذپرانی تعبیر می شود.^{۸۱} همه این اتهامات باعث
 می شود که حکم تبعید او به بغداد صادر شود.^{۸۲} دربار
 قاجار، از آن به خود می پیچید که حاجی سیف الدوله با
 وجود این که حدود بیست سال، در دربار ناصرالدین شاه
 موجب و مراحم گرفت و در کمال تأمین، زیست، چرا
 چنین روی به سفارت انگلیس آورد و دربار را به دستخطی
 از آن جا فروخت؟ تنفر از حاجی به حدی رسیده بود که
 دولت ایران حاضر نبود او حتی یک ساعت بیشتر در
 ایران بماند.^{۸۳} و یک بار دیگر «روی» او را ببینند.^{۸۴} اما
 مأمین حاجی در این میان او را تنها نگذارد و شارژ دفر
 را برانگیخت تا رقعهای به وساطت، به وزیر امور خارجه
 ایران بنویسد تا سفر سیف الدوله و چند نفر دیگر را به
 بغداد تسهیل کند. آنها روز شنبه ۴ جمادی الثانی ۱۲۷۳
 به بغداد رفتند و در سفارت خانه فرانسه مستقر شدند.^{۸۵}

بیشترین آثار به جای مانده از سیف الدوله نیز متعلق
 به این سفرهاست. به جز سفرنامه یا به قول خودش
 «دلیل المسافین»، کتاب «ملوک الکلام» و مثنوی های
 «تحفه العراقرین» یا «تحفه الحرمین» ارمغان این
 گردش هاست. در این سالها دوبار به حج رفت و معروف
 به «حاجی سیف الدوله» شد. مجمع الفصحاى هدایت
 که در موضوع شرح حال سیف الدوله، مفصل ترین
 منابع است، به همین جا سرگذشت او را رها می کند.
 ولی هیچ کدام از این منابع، کوچکترین اشاره ای به
 دلایل پنهان آشفتگی و آوارگی او ندارد. اما از برخی از
 مراسلات رجال دربار قاجار، به طور ضمنی پیداست که
 همسرش در تهران از این سالهای دوری به ناخوشی
 دق مبتلا شده است و تجویز اطبا، حضور سیف الدوله
 را در تهران، ضروری می نماید. از این رو متوسل به دامن
 ناصرالدین شاه می شوند و از او، دستخط امانی را برایش
 می گیرند تا از حفظ جانش مطمئن باشد و او بالاخره
 می تواند برگردد.^{۸۶}

او پس از بازگشت، چند سالی را در تهران و حرم
 ناصری، ژنرال حضور همایون بود و جزو سرتیپان اول،
 نام او، ثبت بود و ظاهراً احترامش را داشتند.^{۸۷} به هر حال،
 منابع تاریخی به طرز مشکوکی، این سالها را در باب
 او به سکوت گذرانده اند. اما از مجموع اشاره ها دریافت
 می گردد که سیف الدوله، به دلایل متعدّد از جمله
 در معرض مصادره و تعرض قرار گرفتن املاکش که
 در جنب بیوت سلطنتی است و نیز چالشها و شاید
 مسائل در سینه مانده جنگ هرات، بیشتر به دامن امن
 و پرتدلیس انگلیس کشیده می شود. او، به ظاهر، در
 ایامی که یکی دوبار، از طرف دربار، واسطه مذاکره بین
 دولتین ایران و انگلیس می گردد، زمینه های پناهندگی
 به سفارت بریتانیا را فراهم می کند و بگفتا نامه تبعه
 شدن آن جا را از سفارت دریافت می کند. این اقدام حتی
 افرادی چون میرزا آقاخان نوری را نیز آشفته و خشمگین
 می سازد و بارها به تبعیت او اعتراض می کنند.^{۸۸}

در این میان پر واضح نیست که سیف الدوله به پشتوانه
 این بیمه نامه کامل و زیر پرچم انگلیس، آزادانه در ایران

چه می کند که در مکاتبات قاجاری به شرارت، انتشارات
 اخبار ضاره، ایجاد مفسده، فتنه گری در پایتخت و
 کاغذپرانی تعبیر می شود.^{۸۱} همه این اتهامات باعث
 می شود که حکم تبعید او به بغداد صادر شود.^{۸۲} دربار
 قاجار، از آن به خود می پیچید که حاجی سیف الدوله با
 وجود این که حدود بیست سال، در دربار ناصرالدین شاه
 موجب و مراحم گرفت و در کمال تأمین، زیست، چرا
 چنین روی به سفارت انگلیس آورد و دربار را به دستخطی
 از آن جا فروخت؟ تنفر از حاجی به حدی رسیده بود که
 دولت ایران حاضر نبود او حتی یک ساعت بیشتر در
 ایران بماند.^{۸۳} و یک بار دیگر «روی» او را ببینند.^{۸۴} اما
 مأمین حاجی در این میان او را تنها نگذارد و شارژ دفر
 را برانگیخت تا رقعهای به وساطت، به وزیر امور خارجه
 ایران بنویسد تا سفر سیف الدوله و چند نفر دیگر را به
 بغداد تسهیل کند. آنها روز شنبه ۴ جمادی الثانی ۱۲۷۳
 به بغداد رفتند و در سفارت خانه فرانسه مستقر شدند.^{۸۵}

اما طعم راحت تبعگی به دهان حاجی مزه کرده بود
 و از استیونس (stervens) -مأمور سیاسی انگلیس
 - خواهش کرد مسائل ملکی او را در تهران پیگیری
 کند.^{۸۶} و حتی پس از چند ماه - به رغم میل دربار و
 مخالفت های مکرر میرزا آقاخان نوری، با وساطت مستر
 مور، مشروط به ابطال تبعگی انگلیس به ایران برگشت.
 وزیر مختار گستاخ نیز به دولت می نویسد: «هر ضرر و
 خسارت که به شخص و مال او برسد، بی احترامی به
 دولت انگلیس است.»^{۸۷} سپس دوباره به گردش خود در
 داخل ایران ادامه داد و به مشهد رفت و از شهرهای در
 راه و اصفهان و کاشان دیدن کرد. بیست و دوم شوال
 ۱۲۸۴ از کاشان دوباره عازم تهران شد.^{۸۸} دو سال بعد، ردّ
 او را به بهانه گرمی هوا در قزوین می یابیم.^{۸۹} او در بیست
 و چهارم ذی الحجه ۱۲۸۸ ق مقارن بیست و پنجمین
 سال سلطنت ناصرالدین شاه، طی حکمی از سوی پادشاه،
 به سمت تولیت آستان قدس مفتخر گردید.^{۹۰}

برخی مانند بامداد، تولیت را به سیف الدوله دیگر
 نسبت می دهند. در حالی که به قطع و یقین مربوط
 به همین سلطان محمد میرزاست. در دفاتر آستان
 قدس نیز نام او پس از میرزا ابوالقاسم معین الملک و
 قبل از میرزا سعیدخان انصاری معروف به مؤتمن الملک
 ثبت شده و خدمات او نیز به اشاره، مضبوط است.
 او دستور داد که کتابخانه آستان را توسعه دهند و
 قفسه های زیادی را در ابعاد متناسب با چوب کاج بسازند
 و شیشه ببندازند. چوب کاج مخصوص را از قصبه قدمگاه
 آوردند تا از آسیب موریانه و پوسیدگی حاصل از گذشت
 زمانه مصون بماند.^{۹۱}

●●● سلطان باید
هفت سال بعد یعنی
۱۲۹۹ق وفات یافته باشد،
چون اولاً در این سال
لقب سیف‌الدوله به
برادرزاده او اعطا گردید،
و معمولاً این القاب
پس از مرگ یکی به
دیگری اعطا می‌شد،
مانند لقب معتمدالدوله
که پس از مرگ نشاط،
به منوچهرخان گرجی
داده شد. یا همین
لقب سیف‌الدوله
پس از درگذشت
برادرزاده محمد میرزا
- عبدالحمید میرزا - به
امیرخان جلیل‌الدوله
اعطا گردید ●●●

ارائه کرده، مقدمه کوتاه عجیبی نیز نوشته است و آسمان را به ریسمان بافته که؛ «با وجود این‌گونه شباهت‌های شبهه‌برانگیز، دلایل محکم‌تری وجود دارد دال بر این که نویسنده سفرنامه حاضر، نوه فتحعلی‌شاه است نه فرزند او.^{۹۹}» در حالی که حتی از نشان دادن یکی از این «دلایل محکم» هم ناتوان است یا دریغ ورزیده است. اما در مقابل به گفته خود او، دلایل محکم و بسیار در خود همین سفرنامه، به این ادعای واهی تردید و تزلزل وارد می‌کند. برخی از آن‌ها چنین است:

- ۱ - عبارت «پس از سفر هرات...» (ص ۱۹)
- ۲ - «۱۲۷۹ هجری، شوق زیارت حرمین الشریفین...» (ص ۱۹) مقایسه شود با گفته هدایت که شروع سفر را برای سلطان محمد میرزا ۱۲۷۹ می‌داند.^{۱۰۰}
- ۳ - تضادش با حاجی میرزا آغاسی در سفرنامه: «حاجی... از رود کرج، نه‌ری به شهر آورد. بسیار کار خوبی بود. چون همه کارهای آن مرحوم نقش بر آب بود. با این که این، عمل بزرگ به جایی بود، دوام نکرد و بعد از چندی متروک شد.» (ص ۲۳)
- ۴ - «راقم حروف در عهد پدر بزرگوار خود - خاقان مرحوم - مدت ده سال، مأمور به خدمات دولتی اصفهان و جمیع طوایف بختیاری بودم...» (ص ۳۵۹)
- ۵ - انتساب تعمیر بناهای هشت‌بهشت و اشرف به خود. (ص ۳۶۴ و ص ۳۶۵)
- ۶ - درباره تکیه‌ای که در اصفهان امروز به «مادر شاهزاده» معروف است و مربوط به دایه سیف‌الدوله محمد میرزا است، می‌گوید: «از بناهای راقم حروف، موسوم به تکیه والده.» (ص ۳۶۷)

- ۷ - تصریح به علت و بیان شروع مأموریتش در اصفهان تحت عنوان «تعذی حاجی‌هاشم‌خان.» (ص ۳۶۹)
- ۸ - ساخت عمارت‌های مختلف و نیز سرپوشیده. (ص ۳۶۴ و ص ۳۶۵ و ص ۳۶۹ و ص ۳۷۱ و ص ۳۷۲).
- ۹ - سیف‌الدوله دوم به تصریح عموم منابع، مردی شقی و ظالم بوده که از سال ۱۳۰۵ تا سال ۱۳۰۸ ق حاکم ملایر و تویسرکان و نهاوند شده و به علت ستم بی‌حد به اهالی، معزول و زندانی، و بعد با پرداخت رشوه آزاد شد. به جز او سیف‌الله میرزا - حاکم سمنان - از روی نخوت، یغمای پیرمرد را به محل حکومت خود می‌خواند و چون شاعر او را می‌شناخته، از رفتن سرباز می‌زند. او هم می‌فرستد یغما را با چوب، تنبیه کنند و جریمه بگیرند.^{۱۰۱} در حالی که این خلیقات در هیچ منبعی به سیف‌الدوله اول نسبت داده نشده و وی تا آخر عمر و حتی پس از مرگ یغما، ارادت خاضعانه خود را به او حفظ کرد و او را «استاد» خطاب می‌نمود.^{۱۰۲} ناگفته

از خدمات دیگر او در آستان قدس، «تنقیه قنوات، تعمیر مزارع، توسعه کشیک‌خانه، ایجاد عمارت متولی در باغ آصف‌الدوله، مفروش کردن برخی قسمت‌های حرم به سنگ مرمر، وقف قنادیل متعدد طلا و نقره و کشف معدن مرمر سفید در پایین ولایت» است.^{۱۰۳} سیف‌الدوله در سال ۱۲۹۰ ق که مأموریتش در آستان قدس به اتمام رسید، به تهران برگشت و در سال ۱۲۹۲ ق برای سفر ناصرالدین‌شاه به مازندران، «ملتزم رکاب بود».^{۱۰۴} این آخرین سفر اوست که سفرنامه را نیز با وصف - به قول خودش - «این جهنم سبز» پایان می‌دهد و دیگر هیچ خبری از او در منابع به چشم نمی‌خورد.

سلطان باید هفت سال بعد یعنی ۱۲۹۹ ق وفات یافته باشد، چون اولاً در این سال لقب سیف‌الدوله به برادرزاده او اعطا گردید، و معمولاً این القاب پس از مرگ یکی به دیگری اعطا می‌شد، مانند لقب معتمدالدوله که پس از مرگ نشاط، به منوچهرخان گرجی داده شد. یا همین لقب سیف‌الدوله پس از درگذشت برادرزاده محمد میرزا - عبدالحمید میرزا - به امیرخان جلیل‌الدوله اعطا گردید.^{۱۰۴} سلطان عبدالحمید در سال ۱۲۹۹ ق ملقب به سیف‌الدوله شد. پس باید حدوداً همین ایام، سیف‌الدوله محمد میرزا وفات یافته باشد. ثانیاً از این سال به بعد، مطلقاً هیچ نشانی از محمد میرزا در مآخذ نیست. جسد او را به احتمال زیاد بنا بر وصیت، به آرامگاه خانوادگی‌شان در نجف منتقل کردند و به خاک سپردند.^{۱۰۵} در پایان به معرفی و نقد آرای کسانی که در موضوع مانحن‌فیه در منابع متأخر، به اشتباه افتاده‌اند، می‌پردازیم: نخست مرحوم مصاحبی (عبرت نایینی) که در ابتدای این گفتار ذکر شد.

دوم مرحوم مهدی بامداد در تألیف ممتع و مفضل خود، ذیل احوال عبدالحمید میرزا سیف‌الدوله گوید که؛ «در ربیع‌الثانی ۱۲۸۹ ق به جای میرزا ابوالقاسم معین‌الملک که چند ماه قبل فوت کرده بود، نیابت تولیت آستان قدس را عهده‌دار شده»^{۱۰۶} در حالی که سیف‌الدوله دوم، اساساً این شغل را متولی نشده است. در ضمن، تاریخ ۱۲۸۹ نیز برای تولیت سیف‌الدوله خطاست. این تاریخ ۱۲۸۸ است و شاید مؤلف تاریخ آستان قدس نیز از نوشته بامداد این خطا را تکرار کرده است.^{۱۰۷} بامداد در جای دیگر نیز می‌گوید «محمد میرزا (سیف‌الدوله اول) پس از عزل از اصفهان با اجازه شاه، به بغداد رفت و مقیم شد»^{۱۰۸} که مطابق آن چه گفته شد، اقامت دائم صحت ندارد.

سوم علی‌اکبر خداپرست مصحح و شارح سفرنامه سیف‌الدوله است که نه تنها پانویسی‌های بعضاً مغلوط و گاهی با ترک شرح واجبات و در عوض، بسط بدیهیات

سال تحریر این فرخنده کتاب، به حکومت ملایر و توپسرکان مقرر گشت^{۱۱۱}. سپس تعدادی از اشعارش را آورده است. یکی دیگر نیز جیمز بیلی فریزر است که پیش از این ذکری از او به میان آمد. او با وجود آن که در مقدمات و مراسم عروسی سیف الدوله حضور داشته، در سفرنامه ممتّع خود، چند بار او را سیف الملک می‌خواند که خطاست.^{۱۱۲}

اما در مرتبه شاعری سلطان، شعر او روان و دلنشین است و تأثیر سبک غزلیات طرز عراقی به ویژه، سعدی در آن به وضوح دیده می‌شود:

منم آن شکار زخمی که فتاده‌ام به بندت
اگرم ز پاداری نکشم سراز کمندت

جز یک نظر بدو نتوانم از آن که نیست
امکان بازگشتن از آن رخ، نگاه را
محتمل است - به جز هفتاد و نه غزلی که از سلطان به یغما رفته است - مقداری از اشعار یغما و غزلیات به باد رفته وفای زواره‌ای نیز در دیوان سیف الدوله وارد شده باشد. به غیر از آثار یادشده، غزلیات هجوی سلطان را نیز حدود چهار هزار بیت شمرده‌اند و حبیب یغمایی می‌گوید: «باقریه» یا قصاید باقری نام داشته است.^{۱۱۳}

تذکره بزم خاقان نیز مشتمل بر یک بزم و پنج انجمن است. بزم آن - شامل بیست مجلس - همان کتاب مشهور «انیس‌العشاق» شرف‌الدین‌رامی است (متوفای ۷۹۵ق) که یک بار در هند و بارهای دیگر به اهتمام استاد فقید عباس اقبال در ایران به طبع رسید و وصف‌نامه جزء جزء سرتاپای معشوق است و سیف الدوله، شرح حال خود را به آن افزوده و آن را به خود نسبت داده است.^{۱۱۴} این قرینه، احتمال حبّ انتقال را در وجود سیف الدوله، در ذهن آدمی تقویت می‌کند؛ چون برخی از ابنیه نیز اصلاً و اساساً ساخته پیش از او بوده و او به خود نسبت می‌دهد. با این فرض، وجود غزلیات وفا و یغما در دیوان سلطان نیز قدری به ثبوت نزدیک‌تر می‌گردد.

از منابع قدیم، تذکره گلشن محمود نیز از سیف الدوله یاد کرده^{۱۱۵}. البته سلطان در زمان تألیف آن (۱۲۳۶ق) نوجوان بوده است. همچنین نام او در میان شعرای «تذکره خطی شعرای قم»، تألیف میرزا علی‌اکبر فیض‌قمی (متولی مقبره فتحعلی‌شاه) نیز دیده می‌شود.^{۱۱۶}

نماند محمد گلبن هم گذرا و مختصر به اشتباه خداپرست اشاره کرده است.^{۱۱۷}

چهارم حبیب یغمایی که در زندگی‌نامه او، از همراهی‌اش در جنگ هرات با محمدشاه ذکری به میان نیآورده است.

پنجم جورج پ. چرچیل که در فرهنگ خود، مدخلی برای او ندارد و پیداست او نیز او را با یکی دیگر از «سیوف قاجاری» خلط کرده است. البته ذیل سلطان عبدالحمیدمیرزا، او را نایب آستان قدس در سال ۱۸۸۰ ق می‌داند.^{۱۱۸}

ششم منزوی که او را فرزند چهل و چهارمین فتحعلی‌شاه می‌شمارد.^{۱۱۹}

هفتم سیدعلی آل داوود^{۱۲۰} با وجود آن که یغما در یکی از منشأتش گوید: «بیست سال افزون، به همین روش با سرکار سیف‌الدوله که بی‌ساخته‌ترین بزرگان و آشنایان است، راه رفته‌ام...»^{۱۲۱} و جای دیگر، مذکور است که سیف‌الدوله در معالجه «باد سرخ» یغما کوشیده است.^{۱۲۲} اما مصحح در تعلیقات، کاملاً دو سیف‌الدوله را مخلوط کرده و می‌گوید: «وی پسر چهل و دوم فتحعلی‌شاه بود. دختر وی به نام تاج‌الدوله، زن ناصرالدین‌شاه شد و در سال ۱۳۵۲ از جانب محمدشاه، حاکم سمنان شد»^{۱۲۳}.

در جایی که بسیاری از منابع متأخر، از جمله موارد ذکرشده، در مورد سیف‌الدوله، اشتباه کرده‌اند، جادارد از مرحوم معلم حبیب‌آبادی یاد شود که با وجود قلت منابع، در آنچه نوشته سعی بر صحت و استناد دقیق داشته است. معلم در این باب می‌نویسد:

«... در سنه ۱۲۸۸ متولی مشهد مقدس شده و تا ۱۲۹۰ بدان برقرار بوده، از جمله تألیفاتش، ملوک‌الکلام در علوم مختلفه به نظم و نثر و عربی و فارسی و غیره است... او غیر از سیف‌الله میرزا، پسر دیگر فتحعلی‌شاه است که مادرش خازن‌الدوله گل بدن خانم گرجی و تولدش، سه‌شنبه ۱۴ رجب ۱۲۲۹ می‌باشد و او را اشتباهاً در بعضی جاها سیف‌الدوله میرزا نیز نوشته‌اند. دختر سیف‌الدوله - تاج‌الدوله - زن ناصرالدین‌شاه است و دختر سیف‌الدوله میرزا، مهرارفع شاعره است»^{۱۲۴}.

اما از منابع متقدم فقط دو نفر به اشتباه افتاده‌اند یکی میرزا ابراهیم‌خان مدایح‌نگار تفرشی است که ذیل نام محمدمیرزا سیف‌الدوله می‌نویسد: «پدر بزرگوارش ملک‌زاده اعظم... عضدالدوله که از اعمام عظام شاهنشاه است... پس از تحصیل... به شرف آجودان خلوتی حضور همایون مشرف شد و در

پی نوشت

۳۰. مقایسه شود با معتمدالدوله گرجی در حکومت اصفهان (۱۲۶۳-۱۲۵۶) که این حریم را شکست. رک: دوبد، بارون: سفرنامه لرستان و خوزستان، ص ۴۲
۳۱. سفرنامه سیفالدوله، ص ۳۶۴.
۳۲. پیشین، ص ۳۶۵.
۳۳. پیشین، ص ۳۶۹.
۳۴. مثلاً رک: دیوان سروش، ج ۱، ص ۶۶، حاشیه ۳ و نیز ارجاع ۲۷ همین گفتار.
۳۵. سفرنامه سیفالدوله، ص ۳۷۲.
۳۶. تاریخ اصفهان، بخش هنر و هنرمندان، ص ۳۷-۱۳۶.
۳۷. رجال و مشاهیر اصفهان، ص ۱۳۸.
۳۸. سفرنامه اوزن فلاندن، ص ۴-۲۰.
۳۹. جغرافیای اصفهان، ص ۲۲.
۴۰. نصف جهان، ص ۳۶.
۴۱. پیشین، همان صفحه.
۴۲. رک: همایی، استاد جلال الدین: مقدمه دیوان طرب، ص ۲۶۵ (جالب این جاست که استاد در جای دیگر، این عمارت را صدریه میخوانند و آن را در اصل ساخته حاج محمد حسین خان صدر اصفهانی میدانند! رک: تاریخ اصفهان، ج ۳، صص ۲۰-۴۱۹ و نیز: تذکره مآثرالباقریه، ص ۳۸۳، یادداشت ۳۰۵).
۴۳. البته انتساب کامل حمام خواجهها به سیفالدوله هم شاید پایه‌ای نداشته باشد، چون محمدمهدی ارباب آن را صفوی می‌داند که زیر خاک پنهان شده بود و سیفالدوله فقط آن را پیدا کرد و کاملاً بیرون کشید و راه انداخت. نصف جهان، ص ۸۰.
۴۴. سفرنامه سیفالدوله، ص ۳۷۱.
۴۵. همان، ص ۳۷۲.
۴۶. نصف جهان، ص ۴۶.
۴۷. روضه‌الصفای ناصری، ج ۱، صص ۷-۷۶ و تاریخ منتظم ناصری، ج ۳، ص ۱۶۱۸.
۴۸. سفرنامه فریزر، صص ۲۰۲-۱۹۷.
۴۹. بزم خاقان، به نقل از تاریخ تذکره‌های فارسی، ج ۱، ص ۹۹.
۵۰. نصف جهان، ص ۲۸۱.
۵۱. تاریخ جلفای اصفهان، ص ۳۳۰.
۵۲. نصف جهان، ص ۲۸۱.
۵۳. ایضا رک: ناسخ‌التواریخ، ج ۲، ص ۳۴۱.
۵۴. جغرافیای اصفهان، صص ۸۸-۸۷ و نیز ص ۱۳۰.
۵۵. تاریخ جلفای اصفهان، ص ۳۳۱.
۵۶. سفرنامه رضا قلی میرزا، ص ۲۰.
۵۷. روضه‌الصفای ج ۱، ص ۹۵ و ص ۱۳۸.
۵۸. سفرنامه رضاقلی میرزا، ص ۲۰.
۵۹. برای مضمون برخی از این پیغامها رک: ناسخ‌التواریخ، ج ۲، صص ۸۷-۱۸۴.
۶۰. پیشین، صص ۸۵-۱۸۴.
۶۱. ناسخ‌التواریخ، ج ۲، ص ۱۸۵ و نیز روضه‌الصفای ج ۱، ص ۱۵۶ (مرحوم مهدوی نیز او را «از مردان خیر و خدمتگزار و متدین و حقاً خیرالظلمه» لقب داده اند! رک: مهدوی، مصلح‌الدین: بیان المفخر، ج ۱، ص ۱۸۳).
۶۲. هفت پادشاه، ج ۱، ص ۲۴۵.
۶۳. سفرنامه رضا قلی میرزا، صص ۱-۲۰.
۶۴. تاریخ عضدی، ص ۵۶.
۶۵. سفرنامه فلاندن، ص ۳۴۴.
۶۶. مجمع‌الفصحا، ج ۱، ص ۶۰.
۶۷. از جمله رک: ناسخ‌التواریخ، ج ۲، صص ۳-۵۱ و سفرنامه چهار فصل، ص ۵۶۴ به بعد.
۶۸. سفرنامه چهار فصل، ص ۵۸۵ نیز: ناسخ‌التواریخ، ج ۲، ص ۳۰۶.
۶۹. پیشین، ص ۵۸۷.
۷۰. رک: مجموعه اسناد و مدارک فرخ خان امین‌الدوله، ج ۱، صص ۲۶-۱۲۵.
۷۱. «سلطان محمدمیرزا...»، مجله یغما، ج ۱، ص ۴۴۷.
۷۲. سفرنامه سیف‌الدوله، ص ۲۲۱.
۷۳. مجمع‌الفصحا، ج ۱، ص ۶۰ و نیز: رجال و مشاهیر اصفهان، ص ۳۰۰.
۷۴. مجموعه آثا یغما، ج ۱، ص ۳۱.
۷۵. مجمع‌الفصحا، ج ۱، ص ۳۱ و یادداشت‌هایی در حاشیه مجمع‌الفصحا، ص ۲۵ و تاریخ تذکره‌های فارسی، ج ۱، ص ۱۰۰ و نیز: رجال و مشاهیر اصفهان، ص ۳۰۰.
۷۶. مکتب بازگشت، صص ۳۰-۳۰۰ ایضا «نامه سلطان محمد میرزا سیف‌الدوله به اسماعیل هنر و پاسخ آن»، مجله یغما، ج ۱، صص ۷۹-۴۷۳ (جناب، حتی برخی از اشعار قائلانی را نیز از او میدانند!).
۷۷. رک: تاریخ تذکره‌های فارسی، ج ۱، صص ۷۸-۴۸۷.
۷۸. پیشین، همان صفحه.
۷۹. مجموعه اسناد و مدارک فرخ خان امین‌الدوله، صص ۲۶-۱۲۵.
۸۰. تاریخ منتظم ناصری، ص ۲۰۷۱.
۸۱. مجموعه اسناد و مدارک فرخ امین‌الدوله، ج ۱، ص ۱۵۸، ۱۶۰، ۱۶۸، ۳۲۰ و ج ۲، ص ۸۲.
۸۲. پیشین، ج ۱، ص ۲۶۶، ۳۰۸، ۳۷۷ و ج ۲، ص ۸۳، ۲۲۲.
۸۳. پیشین، ج ۲، ص ۸۵.
۸۴. پیشین، ج ۲، ص ۸۳.
۸۵. پیشین، ج ۲، ص ۱۳۶.
۸۶. پیشین، ج ۲، صص ۹۰-۸۹.
۸۷. پیشین، ج ۱، صص ۲۶-۱۲۵.
۸۸. پیشین، ج ۲، ص ۲۲۶.
۸۹. سفرنامه سیف‌الدوله، ص ۳۲۶.
۹۰. پیشین، ص ۳۸۳.
۹۱. تاریخ منتظم ناصری، ص ۱۹۲۸ و نیز سفرنامه، ص ۳۸۶ و همچنین مطلع الشمس، ج ۲، ص ۳۷۷ و نیز: رجال دوره قاجاریه، ص ۲۵۹.
۹۲. فهرست کتابخانه آستان قدس رضوی، ج ۱، مقدمه، ص، پاورقی ۳.
۹۳. سفرنامه سیف‌الدوله، صص ۸۷-۳۸۶.
۹۴. پیشین، ص ۳۸۹.
۹۵. شرح حال رجال ایران، ج ۲، ص ۱۰۲، پاورقی.
۹۶. رک: تاریخ عضدی، ص ۱۵۶.
۹۷. شرح حال رجال ایران، ج ۲، ص ۱۰۰.
۹۸. تاریخ آستان قدس، ص ۲۳۱.
۹۹. شرح حال رجال ایران، ج ۲، ص ۱۰۳.
۱۰۰. مقدمه سفرنامه سیف‌الدوله، ص سوم.
۱۰۱. مجمع‌الفصحا، ج ۱، ص ۶۰.
۱۰۲. رک: مجموعه آثار یغما، ج ۱، صص ۱۳-۱۲.
۱۰۳. رک: سفرنامه سیف‌الدوله، ص ۳۸۸.
۱۰۴. کیهان فرهنگی، سال ۳ ش ۴، تیر ۱۳۶۵، ص ۳۸.
۱۰۵. فرهنگ رجال قاجار، ص ۱۰۰.
۱۰۶. فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ج ۳، ص ۲۳۵۵.
۱۰۷. مجموعه آثار یغما، ج ۱، صص ۱۳-۱۲ و ج ۲، ص ۳۷۲.
۱۰۸. پیشین، ج ۲، ص ۲۱۲.
۱۰۹. پیشین، ص ۲۳.
۱۱۰. پیشین، ص ۳۷۳.
۱۱۱. مکارم الآثار، ج ۳، صص ۵۲-۸۵۱.
۱۱۲. تذکره انجمن ناصری، صص ۶۵-۱۵۹ در اصل اثر، تصاویر سیاه‌قلم صاحبان تراجم نیز به قلم ابوتراب غفاری آمده است. رک: تاریخ تذکره‌های فارسی، ج ۱، ص ۷۲.
۱۱۳. رک: سفرنامه فریزر، صفحات ۱۷۶، ۱۸۴ و ۱۹۰.
۱۱۴. سلطان محمدمیرزا...، پیشین، ص ۴۶۳.
۱۱۵. رک: تاریخ تذکره‌های فارسی، ج ۱، صص ۱۰۰-۹۳.
۱۱۶. رک: پیشین، ج ۲، ص ۶-۶۵.
۱۱۷. فغان دل، مقدمه، ص ۳۲، به نقل از تذکره خطی شعرای قم.

